

## مفهوم عرفانی نور و ظل در قرآن و سنت

محمدجواد شمس\*

عادل مقدادیان\*\*

**چکیده:** «نور» به معنای «واضح بودن و واضح ساختن»، بهترین کلیدواژه برای شناخت خدا و چگونگی ارتباط ساحت ربوبی با ماسوی الله است. در قرآن کریم، خدای متعال صریحاً با نام «نور» یاد شده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵)، و در روایتی از امام حسین (ع) آمده است که وجود واجب تعالی، آن قدر ظاهر و واضح است که شامل و جامع تمام مراتب ظهور و وضوح می‌باشد. «آیا برای مظاهر، درجه‌ای از ظهور هست که برای خود تو نباشد؟» «الغیرک من الظهور ما لیس لک» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۱، فصل فیما نذکره من ادعیه یوم عرفه: ۳۴۹).

«نور و سایه‌اش» مطالعه چگونگی فاعلیت وجودی خدای متعال بر مبنای کلیدواژه «نور» و بر اساس ذوق اصحاب قلوب و البته با عنایت به قرآن و سنت است.

**کلیدواژه‌ها:** نور، وجود، مقام نوریت، ظلمت، ظلّ

---

\* استادیار دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)

e-mail: shamsmohammadjavad@yahoo.com

e-mail: meghdadiyan@gmail.com

\*\* دانشجوی دکتری پژوهشکده امام خمینی (س)

دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۵/۱۵ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۸/۲۶

## مقدمه

عارفان مسلمان نور حقیقی را همان حقیقت وجود دانسته‌اند: «النور الحقیقی هو حقیقة الوجود» (مصطفوی، ۱۳۶۸ ج ۷: ۴۸). از دیدگاه آنان حقیقت وجود منحصر به ذات الهی است و سایر موجودات در اصل، ظلّ و پرتو آن ذات‌اند. ابن عربی با استناد به آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ» (فرقان: ۴۵)، هستی موجودات را «ظلّ» و آن‌ها را نَسَب و اضافات اشراقی وجود حقّ شمرده است. بنابراین از نظر او وجود صرف حقیقی همان ذات الهی است. «اعلم ان الله موصوف بالوجود ولاشیء معه موصوف بالوجود من الممكنات بل اقول ان الحق هو عين الوجود» (ابن عربی، بی تا، ج ۳: ۴۲۹).

شایان ذکر است که هرگاه برای تابش‌های نور حقیقی - و نه خود نور حقیقی - و آثار آن تابش‌ها واژه «نور» به کار رود، از باب نور عرضی است: «و قد يستعمل فی موارد الاضاءة و الآثار المتحصلة من النور، فیکون عرضاً» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۴۸). بنابراین هر جایی که برای غیر حق تعالی، واژه نور به کار برده شده، مقصود «ضیاء» و تابش نور است؛ که اشاره به نور، ولی از جهت تابش و نشر آن است: «أن الأصل الواحد فی هذه المادة هو جهة الإشراق و الأشعة المنتشرة من النور» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۴۸).

در متون روایی و عرفانی، از نور وجود مبارک معصومین<sup>(ع)</sup> و حقیقت نوریّه آن بزرگان سخن به میان آمده است؛ از جمله حضرت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> می‌فرمایند: «اول ما خلق الله نوری»، (بررسی، ۱۴۲۲: ۱۴۴) و «ان الله خلقنی و علیاً من نور واحد»؛ (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵: ۲۴). همچنین می‌فرمایند: «كنت أنا و علی نوراً بین یدی الله تعالی قبل أن یخلق آدم»، (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۵: ۲۴) و یا «أنا من الله و الكل منی» (بررسی، ۱۴۲۲: ۹۸).

در حقیقت صادر اول و نخستین صنع از ذات حق تعالی، جوهر اول و نور اقدس و تجلی اول است که نور الانوار حقیقت محمدیه و علویه علیهما السلام است. «اول ما خلق الله» عبارت از نوری شعشانی است که به حکم: «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ»، از ذات حق تعالی صادر شد. یعنی چون خواست صفات مقدس و اسمای مبارک خود را که در کثر ذات غیب الغیوب مخفی بود معروف، و حسن خود را برچشم خود ظاهر نماید، از ذات اقدس خود بر ذات مقدس خود تجلی فرمود؛ و این تجلی ذات به ذات عبارت است از نور الانوار محمدیه علویه،

یعنی جوهر اول و مشیت الهی که گاهی از آن به «امر کن» و «ابداع» و «ایجاد» و «کلمه تامه» و «اسم اعظم» و «قدرت الهیه» تعبیر می‌شود؛ زیرا مراد از همه این‌ها درباره حق تعالی همان فعل اوست، چنان‌که در حدیث طارق است:

فهم النور الاول و کلمه العلیا و التسمیه البیضاء، فهم سر الله المخزون و امره بین الکاف والنون لایل هم الکاف و النون، فهم خاصه الله و خالصته، و مبدأ الوجود و غایتته، و قدره الرب و مشیئته (برسی، ۱۴۲۲ق: ۱۸۰)؛ آنان، یعنی معصومین علیهم السلام، نور اول و کلمه علیای الهی و نامیده شده بیضاء، یا همان محمدیه البیضاء اند. آنان سر پنهان الهی، و امر او که مابین کاف و نون یعنی «کن» است، بلکه آنان خود کاف و نون اند، و خاص خدا و خالص او، و مبدأ وجود و نهایت آن، و قدرت پروردگار و مشیت الهی اند.

این نور، وجود اضافی ممکنات است که قوام همه موجودات به آن، و همان رحمت وسیع پروردگار و محیط بر تمام اشیا است؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» (اعراف: ۱۵۶)، یعنی همان وجود منبسط و نور ذات محیط بر تمام اشیا و موجودات و همه عالمیان است. این نور که از ذات اقدس طالع گردیده مبدأ تمامی عوالم وجود و مراتب غیب و شهود است. حقیقت این تجلی ذاتی و صفاتی عبارت است از ابداع نور محمد و علی علیهما السلام پیش از خلقت عوالم، و این دو نور مقدس بالذات واحدند؛ چه این نور مجلای وحدت ذاتی حق است که از آن به مشیت و اراده و ابداع و ایجاد و امر «کن» و غیره نیز تعبیر شده است.

### الف. مصداق «نور» در عالم محسوس و معقول

نور، لطیف‌ترین اسم الهی است و به همین مناسبت، عارفان تأویلات مختلف و متعددی از آن به‌دست داده‌اند.<sup>۱</sup> اولین و ساده‌ترین تجربه ما از نور، همان نور حسی است؛ که در قرآن کریم نیز این معنا به کار رفته است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» (یونس: ۵).

در متداول‌ترین تعریف نور آمده است: «نور حقیقتی است که به ذات خود ظاهر باشد و غیر را هم ظاهر سازد» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴: ۳۲۱). اطلاق نور به معقولات نیز از همین باب است و به هر حقیقت معنوی، که این دو ویژگی را داشته باشد، نور گفته شده است؛ به‌عنوان مثال در آیاتی از

قرآن کریم برای اشاره به علم، ایمان، هدایت، قرآن، اسلام، وجود پیامبر اکرم (ص)، و نهایتاً امامت<sup>۱</sup> تعبیر نور به کار رفته است.

به مفاد آیه: «يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (حدید: ۱۲)، مؤمنان در روز قیامت به واسطه نور خود مواقف نشر و حشر تا ورود و بقای در بهشت را طی خواهند کرد؛ درحالی که باتوجه به آیه: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (نور: ۴۰)، دوزخیان فاقد هر نوع نوری هستند. از همین رو، آن زمان که بهشتیان برای دیدن عاقبت عناد به سوی جهنم می‌نگرند، جهنمیان از آنان کم‌ترین مقدار نور را تقاضا می‌کنند؛<sup>۲</sup> اما این امر، امکان‌پذیر نیست و نور ظاهر شده در سرای باقی باید از همین دنیا ظهور پیدا می‌یافت. لذا میان بهشتیان و دوزخیان، فاصله‌ای به‌میزان فاصله نور و ظلمت است: «انظرونا نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وراءكم فالتمسوا نوراً فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب» (حدید: ۱۳). در جهان آخرت، نور معنوی مستودع و نهان در وجود هر فرد، به‌همان میزان که در دنیا با تزکیه نفس، آن را احیا کرده است، به تبلور و تجلی ظاهری می‌رسد؛ که البته این نور والاتر از نور حسی است. به‌اعتقاد عارفان نور حقیقی همان حقیقت وجود است: «النور الحقيقي هو حقيقة الوجود» (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۴۸). چون وجود و هستی هر چیزی باعث ظهور آن چیز برای خود او و ظهور او برای دیگران است؛ پس مصداق تام نور همان وجود است؛ از سوی دیگر چون موجودات امکانی وجودشان به ایجاد خدای تعالی است پس خدای تعالی کامل‌ترین مصداق نور و ظاهر بالذات و مظهر ماسوای خود خواهد بود و هر موجودی به‌وسیله او ظهور می‌یابد و موجود می‌شود. این همان معنای فقر وجودی است. به‌همین مناسبت در دعای معصوم<sup>(ع)</sup> آمده است: «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک، ألیغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یکون هو المظهر لک» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۱: ۳۴۹).

پیش از آنکه در مورد مصداق «نور حقیقی معنوی» صحبت کنیم، باید این نکته را تذکر دهیم که نور حقیقی، به‌صراحت کتاب و سنت و عقل، خداست و همان‌گونه که در بیان عارفان آمده همه ماسوی‌الله، حتی جواهر، با نگاه دقیق عرفانی عوارض‌اند و وجود، فقط منحصر به خدا است؛ از جمله شیخ محمود شبستری در همین مقام در «سوال از ماهیت من» چنین سروده است:

من و تو عارض ذات وجودیم      مشبک‌های مشکات وجودیم

نکته قابل توجه آنکه در آیه شریفه: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» (یونس: ۵)، اگر خورشید با عنوان «ضیاء» و ماه، که در اخذ نورانیت تابع خورشید است، با عنوان «نور» معرفی شده، نه از آن جهت است که خورشید را منبع نور نداند، بلکه می‌خواهد بگوید برای شما تسلط به خورشید جز به ضیانش امکان‌پذیر نیست؛ یعنی اشراف مستقیم به نور خورشید غیرممکن است و لذا نور خورشید به ضیانش شناخته می‌شود. این در حالی است که در مورد ماه این گونه نیست. نورانیت اکتسابی ماه، می‌تواند تحت تسلط و اشراف انسان قرار گیرد.

امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> نیز در معرفی مقام امام برای طارق بن شهاب، می‌فرماید: «فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ، وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرْفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، باب ۴، جامع فی صفات الإمام و شرائط الإمامة: ۱۷۰)؛ «أئمة اطهار<sup>(ع)</sup> قله دایره ایمان و قطب و محور آن مداری هستند که وجود در آن سریان و جریان دارد. آن‌ها محل ریزش فیض جود و علت ایجاد و بقایی شرف موجودات اند، و تابش خورشید شرف وجودی و نور قمر آن‌اند». در این سخن حضرت<sup>(ع)</sup>، آن‌گاه که «امامت» به خورشید تشبیه می‌شود، از ضیای آن سخن به میان می‌آید و چون با تعبیر «قمر» به کار می‌رود، به نور آن ذوات مقدس اشاره می‌شود؛ که البته به کار بردن لفظ «قمر» خود گویای تبعی بودن نور ایشان است. از همین رهگذر در زیارت رسول خدا<sup>(ص)</sup> به ایشان عرض می‌کنیم: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يُسْتَضَاءُ بِهِ» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۲، زیارة سیدنا رسول الله صلی الله علیه وآله: ۶۰۴).

نکته قابل توجه دیگر آنکه در برابر نور، واژه ظلمت، و در مقابل ضیا، واژه ظل به کار می‌رود. به گفته سید حیدر آملی:

وكل ظلمة هي عبارة عن عدم النور عما من شأنه أن يتنور. ولهذا سمي الكفر ظلمة، لعدم نور الايمان عن قلب الإنسان، الذي هو من شأنه أن يتنور به (آملی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۵۲۳).

«ظلمت» از ریشه «ظلم»، به معنای ضایع نمودن چیزی و عدم ادای حق آن است. به همین قیاس، ظلمت به معنای ادا نشدن یک اصل طبیعی، یعنی اصل ظهور و گسترش نور است. هرگاه این نور مفقود گردد یا ضعیف شود، ظلمت پدید می‌آید.

إضاعة الحق و عدم تأدية ما هو الحق... و أما الظلمة: هذه الكلمة أيضا من الأصل المذكور، و من أقسام ظهور الظلم في الطبيعة فان الظلمة في مقابل النور و الضياء، و

الأصل الأولى في عالم الوجود والطبيعة هو ظهور النور وبسطه، فان حقيقة الوجود هو النور... فالظلمة انما يتحقق بفقدان النور أو بالضعف فيه (مصطفوی، ۱۳۶۸، ج ۷: ۱۷۴).

در بینش عرفانی، اتمّ مصادیق نور در میان ماسوی‌الله، «حقیقت محمدیه» است؛ از جمله در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار، در تفسیر آیات: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ» و «نُورٌ عَلَى نُورٍ» آمده است:

آن‌که صفت محمد کرد و قرآن که کتاب وی است، گفت: (قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ) نور اینجا پیغامبر است، چنان‌که جای دیگر گفت: (نُورٌ عَلَى نُورٍ) ای: نبی مرسل بعد نبی، و از بهر آن او را نور نام کرد که چیزها روشن گرداند، و حقیقت هر کار و هر چیز بهر کس نماید، چنان‌که نور هر جای که بود روشنایی دهد، گفتار و کردار دل‌ها را روشنایی افزاید (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۳، ذیل آیه ۱۵ سوره مائده: ۶۹).

از دیگر مصادیق واژه «نور»، اطلاق آن بر امامت و ولایت و به‌ویژه ولایت مطلقه امیرالمؤمنین علی<sup>(ع)</sup> است (افشار کرمانی، زمستان ۱۳۸۳ - شماره ۸: ۸۶-۹۹). امام رضا<sup>(ع)</sup> در تفسیر آیه: «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ» (نور: ۳۵) فرموده است: «یهدی الله لولایتنا من احب» (استرآبادی، ۱۴۰۹: ۳۵۶)؛ همچنین در تفسیر آیه: «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» (نور: ۴) می‌فرماید: «من لم يجعل الله له اماما في الدنيا فما له في الآخرة من نور امام یرشده و یتبعه الى الجنة» (استرآبادی، ۱۴۰۹: ۳۶۱). در تفسیر آیه: «فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (تغابن: ۸) نیز فرموده‌اند: «به‌خدا قسم منظور از نور، امامان خاندان پیامبر تا روز قیامت هستند. آن‌ها نور خداوند در آسمان‌ها و زمین‌اند و روشنایی آنان در قلوب مؤمنین از نور خورشید آسمان بیشتر است» (قمی، ۱۴۱۶: ج ۸: ۳۴۳-۳۴۲).

در تفسیر مآثور آیه نور نیز نور به‌سبب تابش‌هایی که در مراحل مختلف داشته است، به‌وجود مقدس معصومین<sup>(ع)</sup> تفسیر شده است (بحرانی، ۱۳۷۵: ۱۳۷-۱۳۶).

### ب. فرایند خلقت براساس مفهوم نور

امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> آغاز خلقت را نیز، برپایه نظام نوری توضیح می‌دهند. ایشان افاضه نور را به‌صورت فیض اقدس به‌سوی وجودات اقامه شده در حضرت اسما، عامل خروج آنان به‌عین خارجیشان می‌دانند:

لما أراد الله أن ينشئ المخلوقات و يبديع الموجودات أقام الخلائق في صورة قبل  
دحو الأرض و رفع السماوات، ثم أفاض نورا من نور عزه فلمع قبسا من ضيائه و سطع  
(قمی، ۱۴۰۴، ج ۲: ۳۷۱).

آن گاه با اشاره به اینکه حقیقت محمدیه دارای انوار و جودی همه مظاهر اسمایی است، همین  
«مستودع الانوار» بودن حضرتش را دلیل برگزیده شدن وجود مقدس رسول الله (ص) بیان می کنند:  
ثم اجتمع في تلك الصورة و فيها هيئة نبينا صلى الله عليه و آله فقال له تعالى: أنت  
المختار و عندك مستودع الأنوار (برسی، ۱۴۲۲: ۵۹).

آنچه براساس آیه: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (بقره: ۳۱) به آدم (ع) تعلیم داده شده است به بیان  
حضرت امیر (ع) حقیقت همین نور و جودی منبسط است: «ثم بين لآدم حقيقة ذلك النور و مكنون  
ذلك السر» (برسی، ۱۴۲۲: ۵۹).

سپس با اشاره به اینکه در عالم ارواح، همه انسانها تحت انوار قاهره واسطه فیض بوده اند  
می فرمایند:

هرکس با صفات پیامبر اکرم (ص) وفق داشته باشد، ذره ای از تابش های این نور را  
برگرفته و به مقام سر' وارد شده است و به آن عهدی که در باطن امر (عالم ارواح) و  
بلکه در غامض علم (مقام احدیت جمعی) از او اخذ شده، کاملاً عمل نموده است.  
فمن وافقه قبس من لمحات ذلك النور و اهدى إلى السر و انتهى إلى العهد المودع في  
باطن الأمر و غامض العلم (برسی، ۱۴۲۲: ۵۹).

آن گاه حضرت امیرالمؤمنین (ع) می فرمایند:

ثم لم يزل ذلك النور ينتقل فينا و يتشعشع في غراتنا، فنحن أنوار السماوات و الأرض  
و سفن النجاة، و فينا مكنون العلم و إلينا مصير الأمور و بمهدينا تقطع الحجج، فهو  
خاتم الأئمة و منقذ الأمة و منتهى النور و غامض السر (برسی، ۱۴۲۲: ۵۹).

آن گاه که عباس، عموی پیامبر اکرم (ص) درباره آغاز آفرینش «نور و جودی حقیقت محمدیه» از  
پیامبر اکرم (ص) می پرسد، حضرت می فرمایند:

قال عباس: كيف كان بدء خلقكم يا رسول الله؟ فقال: «يا عم لما أراد الله أن يخلقنا  
تكلم بكلمة خلق منها نورا، ثم تكلم بكلمة أخرى فخلق منها روحا، ثم مزج النور

بالروح، فخلقني و خلق عليا و فاطمة و الحسن و الحسين، فكانت نسبة حين لا تسبيح،  
و تقدسه حين لا تقديس، فلما أراد الله تعالى أن ينشئ خلقه فتق نوري فخلق منه  
العرش، فالعرش من نوري، و نوري من نور الله، و نوري أفضل من العرش (برسي،  
۱۴۲۲: ۵۹).

هنگامی که خدا اراده نمود که خلقی داشته باشد، تکلم نمود؛ [به تعبیری اولین صفت فعل را به  
نمایش گذاشت] و از کلمه حاصل از این تکلم [کلمه ثبوت بخش و تفصیل دهنده گُن] نوری را  
خلق کرد [فیض اقدس] و آن گاه کلمه دیگری به کار برد [کلمه وجود بخش فیکون] که به واسطه  
آن روحی را خلق کرد [فیض مقدس] سپس آن نور و روح را باهم درآمیخت [ظهور اعیان  
خارجی] و این گونه من و علی و فاطمه و حسن و حسین را خلق کرد. ما در آن زمان که تسبیح و  
تقدیسی وجود نداشت، او را تسبیح می کردیم. آن گاه که خدا خواست موجودات را خلق کند نور  
وجودی من را باز کرد [وارد عرصه کثرت کرد] و عرش<sup>۱۱</sup> را به طفیل آن خلق نمود. پس عرش  
[رقیقه] نوریه من است و [حقیقه] نور من به وجود الهی وابسته است، از همین روی نور من با  
فضیلت تر از عرش است. (رک: برسی، ۱۴۲۲: ۵۹).

به کار بردن کلیدواژه «نور» برای حقیقه اهل بیت عصمت<sup>(ع)</sup> در روایات غیر تفسیری هم در حد  
تواتر دیده می شود.

یکی از شگفت ترین روایات، فرموده امام صادق<sup>(ع)</sup> خطاب به جابر است که می فرمایند:  
و أما المعاني فحنن معانيه و مظاهره فيكم، اخترعنا من نور ذاته، و فوض إلينا أمور  
عباده (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۶، باب ۱۴، نادر فی معرفتهم صلوات الله عليهم بالنورانية: ۱۴).

این روایت به صراحت مطابق با لسان عارفان است و صریحاً با زبان عرفانی، به مقام حقیقت  
محمدیه و مقام نوریت آن پرداخته است.

### پ. مصادیق نور در عالم رقائق

مقام نوریت در روایات به رقیقه محمدیه و اجسام حضرات اهل بیت<sup>(ع)</sup> نیز اطلاق شده است. از جمله  
در زیارت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> خطاب به حق تعالی آمده است: «و احببت به میت البلاد بأن كشفت عن  
نور ولادته ظلم الأستار و ألبست حرمك به حلل الأنوار» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۲، زیارة سيدنا رسول



الله: ۶۰۶)؛ یعنی: سرزمین‌های مرده را به او زنده ساختی و پرده‌های ظلمت و تاریکی را با ظاهر کردن نور ولادت او روشن نمودی و حرمت شهر مکه را با ولادتش به انوار وجودش، زینت دادی! در ادعیه و روایات، عناوینی دیگر دالّ بر مقام نوریت اهل بیت<sup>(ع)</sup> است که در عرف عارفان نیز یافت می‌شود، عناوینی همچون:

۱. «نور الجلاله»<sup>۱۲</sup>
۲. «نور النور»<sup>۱۳</sup> که دلالت بر حقیقت وجودی آنان در مرتبهٔ احدیت جمعی می‌کند؛
۳. «نور الأنوار»<sup>۱۴</sup> که دلالت به اتحاد آنان با پروردگار یکتا در مقام واحدیت می‌نماید؛
۴. «مصاییح الظلمة» (سید رضی، ۱۴۱۴: ۱۵۶) یا «صاحب النور الزاهر» (بکری، ۱۴۱۱، الجزء الثالث: ۶۷) که بر وجود منبسط نفس رحمانی دلالت می‌کند؛
۵. «نور من أطاعنی» (فراش‌بن‌ابراهیم کوفی، ۱۴۱۰: ۳۷۲) که دلالت بر نفوذ مقام نوریت اهل بیت<sup>(ع)</sup> در سیر صعود دارد.

حضرت امام باقر<sup>(ع)</sup> در ذیل آیه: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا» (تغابن: ۸) می‌فرماید: به خدا قسم، نور امامان از خاندان محمد<sup>(ص)</sup>، تا روز قیامت است. اینان به خدا قسم نوری هستند که خدا در مراتب و عوالم مختلف نازل نموده است. اینان به خدا قسم، نور خدا در آسمان‌ها و زمین‌اند. به خدا قسم، ای اباخالد! نور امام در قلب‌های مؤمنان درخشان‌تر از خورشید تابنده در روز روشن است. اینان به خدا قسم، قلب‌های مؤمنان را منور می‌کنند. خدا نور اینان را برای قلب هر که بخواهد در حجاب قرار می‌دهد و از این روی گمراه می‌شوند (استرآبادی، ۱۴۰۹: ۶۷۲).

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند      نوریان مر نوریان را طالب‌اند

(مثنوی، دفتر ۲، ابیات ۱۸۴ و ۱۸۳)

۶. «الشمس الطالعة علی العباد بالأنوار» (برسی، ۱۴۲۲: ۱۷۷)؛ باعنایت به آنچه پیش‌ازین یادآور شدیم، می‌توان گفت همچنان‌که ذات خدای متعال قابل درک و شناخت نیست، که ذات حضرات معصومین<sup>(ع)</sup> و حقیقت نوریه آنان نیز غیرقابل درک است؛ از همین‌رهگذر است که در ادامهٔ همین عبارت، امام<sup>(ع)</sup> می‌فرماید: «فلا تناله الأیدی و الأبصار» (همان)؛ و لذا سایر مخلوقات چون یارای استفادهٔ مستقیم از «نور» آنان را ندارند، از «ضیاء»

ایشان بهره می‌برند. «فالإمام هو السراج الوهاج» (برسی، ۱۴۲۲: ۱۷۸)؛ سراج و چراغ، می‌تواند کنایه از ایجاد جنبش و حرکت حَبّی باشد که «أمّ الحركات» است، که به واسطه آنان ایجاد می‌شود.

۷. «النَّير اللّاهج» (برسی، ۱۴۲۲: ۱۷۸)؛ که اشاره به اولین مرتبه تعین است، جایی که لوح وجود از پس ستر مراتب ذات، به واسطه نور واسطه فیض گشوده می‌شود.

### ت. «ظل» نتیجه بسط وجودی واسطه فیض

ظلّ از دیگر مفاهیم عرفانی است که در ذیل ظهور فیض، در کلام عارفان مطرح شده و در متون دینی نیز بیان گردیده است. این عنوان به چند معنا به کار رفته است:

۱. وجودی وابسته به وجود مافوق، که از خود استقلالی نداشته باشد؛ به عنوان مثال، واسطه فیض الهی نسبت به حق تعالی، ظلّ او بر دیگران است؛ از همین رو، در زیارات معصومین<sup>(ع)</sup> «ظلّ الله» یا «ظلال الله» خوانده شده‌اند: «السلام علیکم یا آل الله و أنصاره و ظلال الله و أنواره» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۹۹، باب ۸: ۲۰۲)؛ امام رضا<sup>(ع)</sup> در معرفی امام فرموده است: «الامام الشمس المضيئة و السماء الظلیة» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۰۰).

۲. عالم خاصی پیش از این عالم. باتوجه به روایاتی که پیرامون سه مفهوم: «عالم ظلال (اظله)، عالم ارواح، عالم ذر» آمده: «ثم بعثهم فی الظلال» (محمدبن صفار، ۱۴۰۴، ج ۱، باب ۱۲: ۸۱)، چنین برمی‌آید که عالم ظلال، همان عالم واحدیت است.<sup>۱۵</sup> لذا حضرت به کسی که از معنای بودن مخلوقات در «ظلال» می‌پرسد، می‌فرماید: «الم تر الی ظلك فی الشمس شیء و لیس بشیء» (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۳۶).

به گفته علامه مجلسی، به عالم ارواح<sup>۱۶</sup> و عالم مثال<sup>۱۷</sup> نیز، عالم ظلال گفته می‌شود؛ چراکه این دو عالم، ظل و مرتبه‌ای پایین‌تر از عالم ظلال هستند: «تسمى عالم الأرواح و المثال بعالم الضلال لأنها ضلال تلك العالم و تابعة لها أو لأنها لتجردها أو لعدم كثافتها» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۵، باب ۱، بدء خلقه و ما جرى له فی الميثاق: ۲۵).

همچنین با توجه به سخن امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> که «أنا الذي أقامني الله في الأظلة ودعاهم إلى طاعتي» (برسی، ۱۴۲۲: ۲۶۹) باید گفت به عالم ذر<sup>۱۸</sup> یا همان عالم عهد<sup>۱۹</sup> نیز، عالم اظله می گویند. قدر جامع هر سه این معانی «ظل»، بنابر بینش عارفان، این است که «ظل» همان اثر مرتبه بالاتر یکی از حضرات، مراتب یا عوالم عرفانی در مرتبه پسینی خود است. اولین ظل در مرتبه حقه حقیقه و احدیت جمعی آغاز می شود. هنگامی که نور الهی به اسمای مستهلک در این حضرت متجلی می شود، «ظل» و سایه آن، اسمای تفصیلی و شیثیت ثبوت آنان خواهد بود و آن گاه که نور الهی بر این اسمای تفصیلی افاضه می شود، سایه آن ها یعنی «اعیان ثابته» ظهور می یابند. هر گاه تجلی نور الهی به اعیان ثابته با فیض مقدس جریان یابد، ظل اعیان ثابته یعنی مظاهر و اعیان خارجی متجلی می شوند.

اجسام ناسوتی، ظل حقایق مثالی هستند (رک: فیض کاشانی، ۱۴۰۶: ج ۱: ۳۶۴)؛ و خود وجودات مثالی، ظل و سایه عقول و نفوس کلیه هستند، و این عقول و نفوس کلیه، خود ظل اسما و صفات هستند کما اینکه اسما، سایه ای از تعین اول و این تعین، خود سایه و ظل هویت غیبیه است. بنابراین، معنای عرفانی آیه: «أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا» (فرقان: ۴۵)، همین ظلیت مداوم است که از لحظه ای که بنابر حکمت الهی، تجلی نور او آغاز شده است، به بقای نور الهی، این ظلل، که در حقیقت همه ظل واحدند، نیز تداوم می یابند.

لذا این سخن معصومین<sup>علیهم السلام</sup> فرموده اند: «نورنا سبع طبقات» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۲۶، باب ۵، جوامع مناقبهم و فضائلهم علیهم السلام: ۲۶۴)، ناظر به همین حقیقت است، و به همین اعتبار، طبقات ظل واسطه فیض نیز مختلف است.

بدیهی است تا زمانی که نور وجود داشته باشد، ظل نیز وجود خواهد داشت و الا بدون لحاظ نور مرتبه بالاتر، آنچه در مرتبه مادون آن، به اعتبار ذهنی لحاظ می گردد، مخلوق در ظلمت<sup>۲۰</sup> یا بدن بی روح<sup>۲۱</sup>، و به تعبیر سید حیدر آملی، عدم خوانده می شود؛<sup>۲۲</sup> مثلاً در مورد تعین اول یا همان حقیقت محمدیه، امام باقر<sup>(ع)</sup> خطاب به جابر بن عبدالله انصاری می فرماید: «خدای متعال اولین چیزی را که خلق نمود محمد<sup>(ص)</sup> و عترت هدایت گر و هدایت شده او<sup>علیهم السلام</sup> بود. اینان در مقام «اول ماخلق الله»، اشباح نوری در نزد خدا بودند.» جابر می پرسد: اشباح نور چیست؟ و حضرت پاسخ

می‌گویند: «ظل و سایه نور؛ بدن‌هایی نورانی که روح نداشتند و به واسطهٔ یک روح واحد یعنی روح قدسی (روحي که از شوائب کثرت منزّه است)، دست‌گیری می‌شدند، تا به واسطهٔ آن روح (که حقیقت آن‌هاست) این ظل (که به نسبت مرتبهٔ بالاتر، خود بدن و رقیقه است) خدا را عبادت کند».

یا جابر بن الله أول ما خلق خلق محمداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ عترته الهداة المهتدين فكانوا أشباح نور بين يدي الله، "قلت و ما الأشباح؟" قال ظل النور أبدان نورانية بلا

أرواح و كان مؤيداً بروح واحدة و هي روح القدس فبه كان يعبد الله (مازندرانی، ۱۳۸۲،

ج ۷، ح ۱۰: ۱۴۲)

مقایسهٔ «ظل» عرفانی و روایی با ظل مشهود در دنیا، ما را به یک مسئلهٔ دیگر رهنمون می‌کند و آن این است ظل و سایه در دنیا، از رقیق به غلیظ می‌رود. عرفا نیز به استحسان یا شهود خویش، قائل به رنگ‌های مختلفی برای ظل شده‌اند. این تقسیمات همه یک دست نیستند و در بیانات شیخ اشراق، ملاصدرا و در عرف عارفان به صورت‌های مختلفی بیان شده است. در متون دینی، تقسیم هفت‌گانه آمده، که در ادامه سعی شده است، در هر مرتبه، نور تجلی یافته نام برده شده و مصداق ظل حاصل از آن مشخص گردد:

۱. «نور»، خداست در مرتبه غیب‌الغیوبی که ظل ندارد.<sup>۲۳</sup>

۲. «نورالنور»، خداست در مرتبهٔ احدیت که ظل دارد، یعنی با کثرت مرتبط است؛ و البته صبغة الله است. این صبغه از نوع تحققی و وجودی است؛ زیرا در روایات «صبغة الله» به فطرت تفسیر شده است.<sup>۲۴</sup>

۳. «نورالانوار»، حقیقت محمدیه است بدون تعین و در مرتبهٔ نفس رحمانی. این نور که کل الاشياء یا به تعبیر روایی «لوح محفوظ» است، ظل آن با توصیفات رنگ‌های محسوس ما، ابیض (سفید) است.<sup>۲۵</sup>

۴. «نور ستر»، همان مرتبهٔ «اول ما خلق الله نوری»، یعنی اولین تعین در عالم خلق است. این مرحله همان خلقت نور محمدیه است و ظل آن نور، اخضر (سبز) است؛ و چون هیچ ملک مقرب و موجود دیگری نیز در این مرتبه اصلاً وجود نداشته که بخواهد به این مقام راه یابد از آن به «ستر» یاد می‌کنند.<sup>۲۶</sup>

۵. «نور حجاب»، این مرتبه پس از ایجاد کثرات است. منتها نور حجاب، آخرین مقامی است که مخلوقات یعنی ماسوای حجج الهی می‌توانند به آن برسند و در این مرحله به عرشِ قدس الهی پیوندند و از معدن عظمت بهره ببرند.<sup>۲۷</sup> سایه و ظل این نور، حمراء است<sup>۲۸</sup> که از آن به «ظلّ لواء حمد» یعنی همان «لوائ محمدی» که پرچم‌دار آن امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> است (نجم، ۱۴۰۶: ۴۸)، یاد شده است. شهود این ظل حمراء که کنایه از اختلاط نور محمدی با عالم کثرات است، پیش از قیامت فقط برای واصلان به مقام یقین، و در قیامت برای همگان ممکن است.

از نکته‌های ظریف نهفته در روایت «لوائ حمد» رسول خدا<sup>(ص)</sup>، آن است که می‌گوید نیزه‌ای که پرچم و لوائ حمد به آن متصل است، سرنیزه‌اش حمراء و قرمز است. تعبیر «سنان» در «سنانه یاقوتة حمراء»، با واژه «مسنون» در آیه: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ» (حجر: ۲۶) که حاکی از قالب‌ریزی بدن انسان در عالم کثرات است، هم‌ریشه است.

۶. «نور عرش»: سیر انوار معصومین<sup>(ع)</sup> در عالم کثرات است. رنگ ظل انوار آن‌ها در تحت عرش، رنگ مشخصی نیست، بلکه این ظل می‌تواند به هر رنگی باشد.<sup>۲۹</sup> بدین معنا که به اقتضای روحيات افراد، تجلی نور الهی بر قابلیت آن‌ها و در نتیجه درک آن‌ها از ظل عرش، متفاوت خواهد بود. این مسئله در قیامت نمود بیشتری می‌یابد. برای کسانی که مشمول شفاعت خاصه محمدیه باشند، ظل عرش، «بیضاء» است، و برای آنان که مشمول شفاعت عامه ابراهیمیه باشند،<sup>۳۰</sup> ظل آن «صفراء» است، و البته برای آنان که مشمول شفاعت خاص الحاص حسینیّه باشند، ظل آن، «ظلّ الله» است که رنگش همان صبغة الله خواهد بود؛<sup>۳۱</sup> و البته آن‌هایی که مشمول شفاعت نباشند، نوری از انوار معنوی اهل بیت<sup>(ع)</sup> بر آن‌ها تابیده نشده و به تصریح آیه: «وَوَظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ»<sup>۳۲</sup> (واقعه: ۴۳) این ظل، برایشان سیاه، کدر، خالی از وحدت و غرق در کثرت است.

۷. «نور محسوس»، این نور همان نور دنیایی و برای ساکنان زمین، همان نور خورشید است. آخرین نزول «تکلم کونیه» رسیدن وجود منبسط به دنیاست که مکان ثقلات و کثافات است. از سایه نور دنیا (که جایگاه ظلمت است) تعبیر به «کدر» شده است.<sup>۳۳</sup>

در مقام همسانی کتاب تکوین و تدوین نیز، آخرین نزول از مراتب نزول علم خدا به مقتضای قابلیت مخلوق، یا همان نزول «کلام الهی» قرآن کریم است. قرآن کریم نور است و چون هیچ کس

جز راسخون در علم یارای آن را ندارند که تأویل آن را بفهمند؛ و به تعبیری نمی‌توانند مستقیماً به این نور نگاه کنند (کلینی، ۱۴۰۷، ج ۸: ۳۱۲).<sup>۳۴</sup> سایر مردم به مقتضای بهره‌وری از این راسخ در علم می‌توانند از کتاب خدا بهره ببرند.

آن‌گونه که فیض کاشانی از استاد خویش، صدرالمآلهین، نقل می‌کند، رنگ ظل و سایه‌ها و میزان شفافیت یا کدوری آن‌ها در مراتب مختلف، حکایت از میزان نزدیکی کثرات به افق وحدت دارد (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۴۰۹).

از مجموع آنچه بیان شد به این نتیجه می‌رسیم که ظل همان اثر توجه و جودی حقیقت محمدیه در تمام مراتب کونیه به وجود منبسط نفس رحمانی خویش در سیر نزول است. کما اینکه آغاز سیر صعودی نیز، پناه‌بردن به ظل الهی (حقیقت واسطه فیض) است. اگر سالک بتواند وارد این پناهگاه شود، تحت رحمت خاصه نفس رحمانی قرار خواهد گرفت و از این رو در دعا آمده است: «ارحم استغاثه بک و استکانتک لک و استجارته بظلمک» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۱: ۲۷۸)

نهایت سیر نیز قرار گرفتن در همین ظل، اما در افق وحدانی بالاتر است: «أنلنا منال المعتمین بحبلک المستظلمین بظلمک» (ابن طاووس، ۱۴۱۱ق: ۶۳)

پایان سخن آنکه در تمام سیر نزول و صعود، حتی بدون آنکه ما درخواست یا توجه به آن داشته باشیم، واسطه فیض الهی ما را مشمول ظل رحمانی فراگیر خویش کرده است و لحظه به لحظه بر ما افاضه جود و وجود می‌نماید. به این خاطر است که مظاهر به دوام نور وجود او، به خلق مدام، بقا دارند: «نحن مشمولون بالفضل الکامل و محفوظون بظلمک الشامل» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۲: ۱۵۰)

## نتیجه

گرچه نحوه ظهور خدای متعال در هر حضرتی و هر مرتبه‌ای از وجود منبسط، متناسب با آن مرتبه است؛ اما اعتقاد موحدین اهل الله این است که خدای متعال به ازلیت خویش فرای زمان و مکان ظهور داشته است. بالاترین مرتبه ظهور او مرتبه بطون و غیبت محض است که در آن مرتبه، ذات او به «نور» تامه چنان بر خویشتن روشن است که هیچ غیر و سوایی را نه یارای ورود به آن ساحت است و نه توان فهم آن مقام برای ماسوی الله متصور است.

در مرتبه احدیت جمعی از آن رهگذر که او گنج مخفی بود و در عماء غیب جمعی، جز بر وجودات بسیطه و واحده حضرت علمیه قابل شناسایی نبود.<sup>۳۵</sup> حقیقت امر این است که او نوری است که هیچ ظلمتی در ساحتش راه ندارد<sup>۳۶</sup> و لذا حدی از توقف برای او نیست. نور وجود او، گاه در حضرت علمیه بر اعیان ثابتۀ افاضه می شود و گاه وجود را برای کثرات به فیض مقدس خویش افاضه می کند. تمام کسانی که در آسمان های عوالم امری و زمین عوالم خلقی هستند (به سبب فقر ذاتی خویش در هر آن با بلندترین صدای نیاز) از او تقاضا می کنند، و او هر برهه ای در شأن و کاری است!

چکیده کلام اینکه «حقیقت نوریه»، چیزی جز تجلی از طریق «واسطه فیض» نیست. همان واسطه فیضی که «کون جامع» است و در تمام مراتب هستی، سریان وجودی دارد. این «نور» در ظهور خود مخفی است.

### پی نوشت ها:

۱. از جمله رک: سلمی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۴۴؛ کاشانی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۷۵؛ ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۴: ۳۴۷؛ گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۳: ۱۱۹؛ امام خمینی، ۱۳۸۷: ۴۰ و همو، ۱۳۸۶: ۶۱، مطلع ۲.
۲. «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ» (رعد: ۱۶).
۳. «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» (انعام: ۱۲۲).
۴. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» (بقره: ۲۵۷).
۵. «أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا» (نساء: ۱۷۴).
۶. «يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (توبه: ۳۲).
۷. «وَ دَاعِيَا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا» (احزاب: ۴۶). در زیارت پیامبر اکرم (ص) به ایشان عرض می کنیم: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا السَّرَاجُ الْمُنِيرُ» (شهید اول، ۱۴۱۰، الفصل الأول: ۱۱).
۸. «وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا» (زمر: ۶۹).
۹. «نَنْظُرُونََا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ». با عنایت به این نکته که «مِن» در آیه شریفه «تبعیضیه» بوده و طبیعتاً بعض مفهوم کم تر از نصف را در بر می گیرد، این برداشت انجام شده که درخواست دوزخیان استفاده از بخشی از نور وجود بهشتیان است.

۱۰. «سرّ آن است که جز خدای و بنده بر آن اطلاع ندارد و سرّ السرّ آنکه بنده نیز بر آن اطلاع نیابد مگر عالم السرّ و الخفیات» (سجادی، ۱۳۸۶: ۴۶۰).

۱۱. عرش بستر زمان و مکان است و روایت ناظر بر طفیلی بودن بُعد زمان و مکان به آفرینش مخلوق اول می‌باشد.

۱۲. «منتهی الدلالة و محکم الرسالة و نور الجلالة» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۵، باب ۴، جامع فی صفات الإمام و شرائط الإمامة: ۱۷۳).

۱۳. «و نحن مصباح المشكاة التي فيها نور النور» (برسی، ۱۴۲۲ق: ۷۶).

۱۴. «نحن نور الأنوار و كلمة الجبار» (برسی، ۱۴۲۲ق: ۷۶).

۱۵. البته نظرات در توجیه عالم ارواح و عالم ذرّ متفاوت است. به عنوان مثال رک: علامه طباطبایی در تفسیر المیزان و آیت الله مکارم در تفسیر نمونه در ذیل آیه: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» (اعراف: ۱۷۲).

۱۶. ارواح همه انسان‌ها، دوهزار سال پیش از خلقت بدن ذره‌ای آن‌ها خلق شده و تحت تعلیم واسطه فیض قرار گرفته‌اند. به این عالم، «عالم ارواح» می‌گویند (رک: مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۸، باب ۴۳، فی خلق الأرواح قبل الأجساد و علة تعلقها بها: ۱۳۲).

۱۷. عالم مثال همان عالم ظلال در روایات را حکمای اشراقی، عالم مثال نامیده‌اند.

۱۸. عالم ذرّ، از زمانی شروع شد که ارواح همه بشر در بدن ذره‌ای خویش، قرار گرفتند. طبعاً حضرت آدم و حوا، که مستقیم وارد بدن اصلی شده‌اند عالم ذرّ نداشته‌اند. از آن سو، هر کس هنوز به این دنیا پای نگذاشته است هنوز در عالم ذرّ به سر می‌برد. با توجه به داشتن بدن، که ابزار تأثیر است و با عنایت به اینکه در عالم ارواح، به همه علم داده شده است، از جمع شدن علم و ابزار اثر، اختیار محدودی برای بشر در عالم ذرّ قابل تصور است. روایات ما مسائلی همچون به دنیا آمدن ولدالزنا را به همین اختیار محدود و کمی که انسان‌ها در عالم ذرّ دارند، برگردانده‌اند کما اینکه تعارف الارواح و انس داشتن مردم در این دنیا با بعضی افراد دیگر یا آشنایی و چشم گرم بودنشان نسبت به بعضی مکان‌ها را به ارتباطات همین عالم برگردانده‌اند. (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵، باب ۱۰، الطینة و الميثاق: ۲۲۶ و شیخ صدوق، ۱۳۸۵، ج ۱، باب ۷۹، العلة التي من أجلها صار بين الناس الائتلاف و الاختلاف: ۸۴).

۱۹. در انتهای تعلیم در عالم ارواح و در ابتدای عالم ذرّ از انسان‌ها تعهداتی گرفته شد. تعهداتی همچون اقرار به توحید، اقرار به ولایت، در بند شیطان نبودن و بنده خدا بودن. رک: تفسیر برهان، ذیل آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ



قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» و آیات ۶۰ و ۶۱ سوره یس: «لَمْ أَغْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ \* وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ».

۲۰. «ان الله خلق الخلق في ظلمة ثم رش عليهم من نوره» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۲، باب في ان الائمة شهداء الله عز و جل على خلقه: ۵۸۷).

۲۱. علامه مجلسی می فرماید: «الأرواح إذا لم تتعلق بالأبدان فهي مستقلة بنفسها أرواح من جهة و أجساد من جهة فهي ابدان نورانية» (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۵: ۲۵).

۲۲. الظلّ هو الوجود الإضافی الظاهر بتعیّنات الأعیان الممكنة و أحكامها، التي هي معدومات ظهرت باسمه النور، الذي هو الوجود الخارجی المنسوب إليها، فتستتر ظلمة عدميتها للنور الظاهر بصورها (و) صارت (الأعیان الممكنة) ظلا، لظهور الظل بالنور، و عدميته في نفسه. و قوله تعالى: أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ معناه: كيف بسط الوجود الإضافی على الممكنات. فالظلمة، بازاء هذا النور، هي العدم. (آملی، ۱۴۲۲، ج ۲: ۵۳۳).

۲۳. «نور لا ظلمة فيه و حياة لا موت فيه و علم لا جهل فيه و حق لا باطل فيه» (شيخ صدوق، ۱۳۹۸، ج ۱، باب ۱۱، صفات الذات و صفات الأفعال: ۱۴۶)؛ «لا ظل له يمسه و هو يمسه الأشياء بأظلتها» (شيخ صدوق، ۱۳۹۸، ج ۱، باب ۱۱، صفات الذات و صفات الأفعال: ۵۸).

۲۴. در روایات صبغة الله به اسلام و تعهد بر ولایت در عالم میثاق تفسیر شده است. (ركن: قمی، ۱۳۶۸، ج ۲: ۱۶۹).

۲۵. خلق الله لوحا من درة بيضاء دفناه من زبرجدة خضراء كتابه من نور يلحظ إليه في كل يوم ثلاثمائة و ستين لحظة يحيى و يميت و يخلق و يرزق و يعز و يذل و يفعل ما يشاء (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۵۴، ح ۳۴: ۳۷۶).

۲۶. «عن المفضل قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام كيف كنتم حيث كنتم في الأظلة فقال يا مفضل كنا عند ربنا ليس عنده أحد غيرنا في ظلة خضراء نسبحه و تقدسه و نهله و نمجده و ما من ملك مقرب و لا ذي روح غيرنا حتى بدا له في خلق الأشياء فخلق ما شاء كيف شاء» (كليني، ۱۴۰۷، ج ۱، باب مولد النبي صلى الله عليه وآله و وفاته: ۴۴۱).

۲۷. «حتى تخرق أبصار القلوب حجب النور فتصل إلى معدن العظمة و تصير أرواحنا معلقة بعز قدسك» (ابن طاووس، ۱۴۰۹، ج ۲، فصل فيما نذكره من الدعاء في شعبان: ۶۸۷).

٢٨. «إن آدم وجميع من خلق الله يستظلون بظل لوائي يوم القيامة و طولہ مسيرة ألف سنة، سنانه ياقوتة حمراء قصبه فضة بيضاء زجه درة خضراء» (ابن طاووس، ١٤٢٠ق، و لواء الحمد مع علي بن أبي طالب أمامي: ٥٣٣).

٢٩. «و أما ما سأل عنه من العرش مم خلقه الله. فإن الله خلقه أربعاً لم يخلق قبله إلا ثلاثة أشياء الهواء و القلم و النور، ثم خلقه من ألوان أنوار مختلفة و من ذلك النور نور أخضر و منه اخضرت الخضرة و نور أصفر منه اصفرت الصفرة، و نور أحمر منه احمرت الحمرة و نور أبيض و هو نور الأنوار و منه ضوء النهار» (مجلسي، ١٤٠٣ق، ج ٢٤، باب ٦٧، جوامع تأويل ما أنزل فيهم عليهم السلام و نوادرها: ٣٧٥).

٣٠. «علي عليه السلام، أنه قال: إن في الجنة لؤلؤتين في بطنان العرش، أحدهما بيضاء و الاخرى صفراء، في كل لؤلؤة منها سبعون الف غرفة أبوابها و أسرتها منها. فالبيضاء لمحمد و أهل بيته (عليهم السلام أجمعين) و الصفراء لإبراهيم و أهل بيته عليهم السلام.» (ابن حيون، ١٤٠٩ق، ج ٢: ٤٨٢).

٣١. دعای «اللهم اظلني في عرشك يوم لا ظل الا ظلك» (علوی عاملي، ١٣٩٩ق، ج ٣: ٥٠٨) در کنار روایت «يا زرارة انه اذا كان يوم القيمة جلس الحسين عليه السلام في ظل العرش و جمع الله زواره و شيعته ليصيروا من الكرامة و النظرة و البهجة و السرور الى امر لا يعلم صفته الى الله» (عدهای از علما، ١٣٦٣، نوادر علی بن اسباط: ١٢٣).

٣٢. «من دخان اسود»، (رك: فيض كاشاني، ١٤١٥ق، ج ٥: ١٢٥).

٣٣. «قال يونس بن عبد الرحمن يوماً لموسى بن جعفر عليهما السلام أين كان ربك حيث لا سماء مبنية و لا أرض مدحية قال كان نوراً في نور و نوراً على نور خلق من ذلك النور ماء منكدر فخلق من ذلك الماء ظلمة فكان عرشه على تلك الظلمة» (مجلسي، ١٤٠٣ق، ج ٥٤: ١٠١).

٣٤. «السّلام عليك ايها العلم المنصوب و العلم المصوب» (طبرسي، ١٤٠٣ق، ج ٢، ذكر طرف مما خرج أيضاً عن صاحب الزمان<sup>(ع)</sup>: ٤٩٣).

٣٥. اشاره به حديث نبوي: «سئل اين كان ربنا قبل ان يخلق الخلق قال في عماء» براي اطلاع از تأويلات عرفاني از اين حديث رك: امام خميني، ١٤١٠ق: ١٨.

٣٦. «إن الله تبارك و تعالی لا تقدر قدرته و لا يقدر العباد على صفته و لا يبلغون كنه علمه و لا مبلغ عظمته و ليس شيء غيره هو نور ليس فيه ظلمة» (شيخ صدوق، ١٣٩٨ق: ١٢٨).

## کتاب‌نامه

- قرآن کریم
- آملی، حیدر. (۱۴۲۲)، تفسیر محیط اعظم، تحقیق محسن موسوی تبریزی، چاپ سوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- شیخ صدوق. (۱۳۹۸)، التوحید، قم: جامعه مدرسین.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۵)، علل الشرائع، قم: کتاب‌فروشی داوری.
- ابن حیون، نعمان بن محمد. (۱۴۰۹)، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، قم: جامعه مدرسین.
- ابن طاوس. (۱۴۰۹)، الأمان من أخطار الأسفار والأزمان، قم: مؤسسه آل‌البيت علیهم السلام.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۰۹)، إقبال الأعمال، چاپ دوم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۲۰)، طرف من الأنباء و المناقب، مشهد: تاسوعا.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۱۱)، مهج الدعوات و منهج العبادات، قم: دار الذخائر.
- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴)، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع (دار صادر).
- استرآبادی، علی. (۱۴۰۹)، تأویل الآيات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
- افشار کرمانی، عزیزالله. (زمستان ۱۳۸۳)، «نور در منظر آیات و روایات»، پژوهش دینی، شماره ۸.
- بحرانی، هاشم. (۱۳۷۵)، البرهان فی تفسیر القرآن، قم: دارالتفسیر.
- برسی، رجب. (۱۴۲۲)، مشارق أنوار الیقین فی أسرار أميرالمؤمنین علیه السلام، بیروت: أعلمی.
- بکری، احمد بن عبدالله. (۱۴۱۱)، الأنوار فی مولد النبی صلی الله علیه وآله، قم: دارالشریف الرضی.
- بی‌نا. (۱۳۶۳)، الأصول الستة عشر، قم: دار الشبستری للمطبوعات.
- امام خمینی، روح الله. (۱۴۱۰)، تعلیقات علی شرح «فصوص الحکم» و «مصباح الأنس»، چاپ دوم: مؤسسه پاسدار اسلام.
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۷)، الطلب و الارادة، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

- رضی، محمدبن حسین. (۱۴۱۴ق)، نهج البلاغه، (للصبحی صالح)، قم: هجرت.
- سجادی، جعفر. (۱۳۸۶)، فرهنگ اصطلاحات و تعبيرات عرفانی، چاپ هشتم، تهران: طهوری.
- شبستری، محمود. (۱۳۸۲)، گلشن راز، تصحیح محمد حماسیان، کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۰ق)، المزار، قم: مدرسه امام مهدی<sup>(ع)</sup>.
- صفار، محمدبن حسن. (۱۴۰۴ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، چاپ دوم، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
- طبرسی، احمد بن علی. (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی أهل اللجاج، مشهد: نشر مرتضی.
- علوی عاملی، احمد بن زین الدین. (۱۳۹۹ق)، مناهج الأخیار فی شرح الاستبصار، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- فیض کاشانی، محسن. (۱۴۰۶ق)، الوافی، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
- \_\_\_\_\_ . (۱۴۱۵ق)، تفسیر الصافی، چاپ دوم، تهران: مکتبه الصدر.
- قمی، عباس. (۱۴۱۶ق)، سفینه البحار، تهران: دار الاسوه.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۴۰۴ق)، تفسیر قمی، چاپ سوم، قم: دار الکتب.
- قمی، محمدبن محمدرضا. (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۴۰۷ق)، الکافی، چاپ چهارم، تهران: دار الکتب الإسلامیه.
- کوفی، فرات بن ابراهیم. (۱۴۱۰ق)، تفسیر فرات الکوفی، تهران: وزارت ارشاد.
- گنابادی، سلطان محمد. (۱۴۰۸ق)، بیان السعادة فی مقامات العبادة، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- مازندرانی، محمد صالح. (۱۳۸۲ق)، شرح الکافی (الأصول و الروضة)، تهران: المکتبه الإسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار، چاپ دوم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- مصطفوی، حسن. (۱۳۶۸)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ملاصدرا، صدرالدین محمد. (۱۳۶۶)، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق: محمد خواجوی، چاپ دوم، قم: بیدار.

- 
- \_\_\_\_\_ . (۱۳۸۳)، شرح أصول الكافي، به کوشش محمد خواجوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
  - مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۹)، مثنوی معنوی، تصحیح مهدی آذرین‌دی، تهران: امیرکبیر.
  - میبیدی، رشیدالدین احمد بن ابی سعید. (۱۳۷۱)، كشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
  - نجف، محمد مهدی. (۱۴۰۶ق)، صحیفة الإمام الرضا علیه السلام، مشهد: کنگره جهانی امام رضا علیه السلام.